

- قسمت اول این سلسله
- قسمت دوم
- قسمت سوم
- قسمت چارم
- قسمت پنجم
- قسمت ششم
- قسمت هفتم

سازمان انقلابی افغانستان "رابشناسیم "مارکسیست یا رویونیست؟"

فصل هشتم

یاد آوری سال 2013

ما در سال 2013 صحبتی را تحت عنوان "سازمان انقلابی افغانستان را بشناسیم، مارکسیست یا رویونیست؟" آغاز کردیم و هنوز بحثها از انگشت گذاشتن های ابتدائی بر کمبودی سواد سیاسی رهبران این سازمان و گزارش انحرافات اپورتونیستی و بعدارویونیستی داکتر فیض پیشتر نرفته بودند که سازمان انقلابی افغانستان (سا-ا) بعد از این با فحش و ناسزا وارد میدان شد. یکعده دیگر با انگیزه های ضد کمونیستی و ضد انقلابی به کمک این سازمان شتافتند و آنهارا به لنین و حزب بلشویک تشبیه کردند. خانم های محترمه شان با نثار پست کارت های گل سرخ به پیشوازان هرزه گی شتافتند. یک بار دیگر کودتای 26 سرطان 1352 "سردار دیوانه" و آویزان کردن اکلیل های گل سرخ بر میله های تانک کودتاچیان را در خاطره ها زنده کردند.

مابان تمام نیروی مامیکوشیدیم تا به این سازمان نشان بدهیم که داکتر فیض بر مبنای یک خط اپورتونیستی از سازمان جوانان مترقی جدادسوسپس هیچ گاهی بخط انقلاب برنگشت؛ او بالعکس در راه انحراف به پیش رفت تا اینکه در منجلااب رویونیسم "سه جهانی" سقوط کرد. این نه تهمت بودنه بد گوئی ویابی احترامی به داکتر فیض فقید. این انتقاد اصولی و سازنده بود که بخاطر تصفیه ایدئولوژیک جنبش کمونیستی افغانستان بر روی صفحه کاغذ منعکس میگشت. این انتقاد با ارائه اسناد غیر قابل انکار از انتشارات سازمان به اثبات میرسید. اکثر اسنادی که ارائه شده بودند به قلم خود داکتر فیض فقید نوشته شده اند. مادر حدتوان خودنقطه کوچکی را از تابلوی خونین تاریخ مبارزات خلق کبیر افغانستان به نمایش میگذاشتیم. "نقطه کوچکی" که با سازش ها، معامله گری ها و از پشت خنجر زدن های اپورتونیست ها و رویونیست ها و درراس آنها داکتر فیض و عبدالقیوم رهبر، قرار داشتند، مشخص میشد. اما "سا" از با فحش ها و ناسزاهای غیر اخلاقی و هرزه گی لمپانه

از مامی طلبیده که بر روی این مسایل تماس نگیریم و آنرا اهانت "بخون های ریخته شده" یاد میکرد. این بدان معنی بود و هست که با زیر خاک ساختن سازش ها، و معامله های ارتجاعی تاریخ را آنطوری که هست، بوده بیان نکنیم، اسناد و مدارک غیر قابل انکاری را که در دست داریم از بین ببریم. نحوه برخورد آنها مامی رساند که یادراین وضعیت گروگان بودن اخلاقی باقی بماند و یاما "خواهر و مادر شما" را بیاد فحش و ناسزا میگیریم و به رفقای ما میرویس محمودی، کبیرتوخی و سید غلام میگوئیم که ابا و اجداد تانرا از گور در بیاورند.

مضاف بر این، از ما طلب میشد که آموزه های پیشوایان پرولتاریا را که شما نقد های تان سنگ محک قرار داده اید، به دور اندازید! روشن بود که انتقادات مارشسته های عصب "سا" را به ارتعاش و اداشته و فشار خون شان را بالا برده است. بهمین دلیل آنها بجای بحث اصولی و منطقی بر فحاشی و هرزه گی، کج بحثی، بیهوده گوئی و افترا زنی را افزودند.

اما؛ ما علیرغم تمام هرزه گی های این عناصر فحاش و یاران شان (سید غلام علی مشرف، کبیرتوخی و میرویس محمودی) خونسردی ما و حرمت کلام را حفظ کردیم. زیرا میدانستیم افرادی که قادر به دفاع از خط فکری شان نیستند جز هرزه گی و ناسزا سرائی چیز دیگری ندارند. از جانب دیگر؛ بر طبق قاعده عام هر طبقه با معیارهای فرهنگ ایدئولوژیک خود حرف میزند و "سا" در این بحث هانشان داده است که با فرهنگ و اخلاق چه طبقاتی سخن گفته است. و چگونه از سر پای الفاظ آن هرزه گی لمپانه و تهی مغزی بورژوازی بروکراتیک تراوش میکند.

اکنون ما "سا" را هم از نظر اخلاقی خوبتر می شناسیم و هم نوشته های آن خوبتر توانسته موضوع گیری ایدئولوژیکش را افشا سازد، بار دیگر بحث های ما را آغاز میکنیم. در اینجا لازم به یادآوری است که هیچ جریان ایدئولوژیک رافحاشی و ناسزا گوئی هامتضرر نمی سازد. ما به تمام آنهایی که بحث های ما را با فحاشی و هرزه گی پاسخ میدهند با صدای بلند اعلام میکنیم که شما خیلی بیچاره هستید و فحاشی بجای آنکه ما را ضربه بزند، گور خودتان را عمیقتر می کند.

تاکید سال 2014

بحث های ما مقصد و منظور معینی را تعقیب میکند. این مقصد عبارت از روشن ساختن موضوع گیری ایدئولوژیک و سیاسی ما (مارکسیزم- لنینیسم- مائویسم) در مقابل موضوع گیری ایدئولوژیک و سیاسی "سا" (رویزیونیسم) میباشد. ما باور داریم که اگر ایده ها از شرایط عینی و تاریخی جامعه انسانی جدا شده و به جزییات جدا از عینیت تبدیل شوند، فرجام محتوم آنها در چشم رس قرار دارد. بهمین دلیل دیگر به فحاشی و ناسزا سرائی "سا" و خدمتگاران و قعی نمیگذاریم. بگذار آنها هر فحش و ناسزائی را که به سطح شان سازگار است بر زبان آورند و وظیفه تاریخی- انقلابی ما میدانیم که انحرافات آنها را ریشه یابی کرده و به توده ها توضیح بدهیم. از "سا" تا "سازمان رهائی" و از سازمان رهائی "تا" گروه انقلابی و دکتر فیض "را به نسل های آینده جنبش معرفی کنیم. در بخش های اول بر موضوع گیری این سازمان

در "کنگره" دوم آن مکتب میکنیم و به تعقیب آن بر دیدگاه فلسفی و موضع ایدئولوژیک آن که در اسناد دیگر منعکس گشته برمیگردیم. این لازم به تذکر است که هرکس حق دارد این نوشته ها را نقد کند و در صورتیکه نقدش گرهی از مشکل انقلاب را در افغانستان باز کند، ما آن نوشته را در وب سایت "شورش" به نشر می سپاریم.

دید "سا" به مائوایزم

این سازمان در سند به اصطلاح گزارش از کنگره اش به ارگان نشراتی اش مراجعه کرده و از آن این پاراگراف را نقل میکند:

جنبش کمونیستی جهان اثرگذاری های فراوانی بر جنبش چپ افغانستان داشته است. در شماره اول «به پیش» ارگان تیوریکی سیاسی سازمان انقلابی افغانستان آمده است: "در شرایط کنونی تشنگی تیوری ایدئولوژیک خاصی، از رویای گوناگونی این جنبش را تهدید مینماید. بعضی از افراد شاخه ها، اندیشه مائوتسه دون را رد کرده و بعضی آنرا تیوری هائی در حد انقلاب دموکراتیک نوین در چین میشناسند. عده ای علت بروز سرمایه داری در چین را نگرش های نادرست مائو در تشکیل جبهه متحد با بورژوازی ملی دانسته، بعضی هالین اندیشه را تکاملی برگزیده مارکسیزم در هر سه جزء آن (فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیزم علمی) میدانند و عده ای خود را کمونیست (مائویست) میخوانند."

در کنگره معمولاً مسایل اساسی یک حزب یا یک سازمان به بحث گذاشته شده و در مورد آن فیصله صورت میگیرد. وظیفه اساسی کنگره نیز این است که با دعوت نمایندگان باصلاحیت حزب یا سازمان برنامه، اساسنامه و آئین نامه سازمان را به تصویب برساند و یا تعدیلات و تغییرات لازم را در آنها وارد کند. و گام های بعدی استراتژییک را در روشنائی مصوبات جدید معین سازد.

بطور مثال یکی از این مسایل "معضله محیط زیست و به بررسی گرفتن حرکت سریع افغانستان بسوی صحرا شدن است". این مسئله در برنامه هیچ حزب یا سازمان افغانستانی مورد ارزیابی قرار نگرفته است. و در شرایطی که به هم خوردن تعادل ایدئولوژیک و انهدام جامعه طبیعت روستا نشینان افغانستان را محتاج آب آشامیدنی ساخته- چه رسد به آب برای آبیاری و کشاورزی- هر سازمان انقلابی باید به این موضوع برخورد جدی-اصولی داشته باشد. سازمانها و احزاب انقلابی ای که به دلیل بی توجهی شان و یا هر دلیل فرعی دیگر این موضوع را در برنامه شان ننگنجانیده اند باید برگردند و برنامه شان را تعدیل کنند. بدنبال آن کنگره را دعوت نموده و آنرا به تصویب برسانند. زیرا در غیر این صورت برنامه هر حزب و هر سازمان تماسش را با جهانی که میخواهد آنرا تغییر بدهد، از دست داده و از حالت رهنمای استراتژییک تغییر جهان به بیانات انتزاعی و جزئیات ایدئولوژیک تبدیل میشود. وظیفه کنگره را تا حد استماع پیکره ای در ترسیم تصویر غلط و مافوق غلط از "مائوایزم" از "ارگان نشراتی" یک سازمان تقلیل دادن خود نشان میدهد که رهبران آن سازمان از کنگره درک نادرست و حتی خنده آور دارند.

اینجاست که موضعگیری "ریداکسیونیزم" بورژوائی از زیر عبارات پرطمطراق و الفاظ فاضلانه "سا" مانند موش آلوده به کثافات مزبله ها سر بیرون می آورد.

مضاف بر این ، درکنگره، بحث هائی تعیین کننده صورت میگیرد. این بحث هاسرانجام با اسلوب سانترالیزم ودموکراسی به رائی گیری گذاشته میشوندو فیصله هائی قاطعی در هر مورد صورت می گیرند. وقتی پیکره ای از گزارش ارگان نشراتی "سا" با این مضحکی باکنگره ربط داده میشود، معلوم است که رهبران "سا" تحت چه الفاظ وچه پرده هائی بر مائوتسه دون و مائوئیزم بایزدلاننه ترین روشی حمله میکنند. چرا این گزارش و همچنان سندکنگره معین نمیسازد که کدام یک از تهدیدات "تئوریک وایدئولوژیک" که "جنبش چپ" افغانستان را نشانده رفته "خوب" و کدام یک "بد" است؟ چرا "سا" جرئت نمیکند بگویند که "جبهه متحدملی" تحت چه شرایط سیاسی- تاریخی صورت گرفت؟ آیا کسانی که آن شرایط مشخص رانادیده میگیرند، حرف قابل باور هم دارند؟ مضاف بر آن آیا وظیفه هر سازمانی که خود را "مائوتسه دون اندیشه" میخواند این است یانه که بامنطقی ترین گفتار و مدلل ترین بیان شرح دهد که شبه ترتیسیکیست های سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان (بخوان لیبرال - رفرمیست های خاکستری) در مورد مائوتسه دون و ابتکار خارق العاده او در مورد تشکیل جبهه متحد ملی غلط میکنند.

به همین صورت سند "سا" نمیگوید که آیاتشکیل جبهه متحدملی بابورژوازی ملی بطور عام درست است یانه؟ اگر این درست است، آن وقت سنتریست های رنگارنگ آگاهانه با تجرید طبقه کارگر و دهقان بی زمین از سایر اقشار متعلق بخلق، انقلاب را بزیر ضربه قرار داده و به امپریالیزم و ارتجاع خدمت نمیکند؟ مضاف بر این، مگر انتخاب نوع انقلاب (دموکراسی نوین یا انقلاب سوسیالیستی) بمیل و اراده افراد مربوط است یا نوع انقلاب مسئله تحمیل شده اوضاع تاریخی میباشد؟ اگر مسئله تحمیل شده تاریخی است، پس سلاح آن (حزب پرولتاریا، ارتش خلق و جبهه متحدملی) مسئله انتخاب است یا جبر عینی- تاریخی ای که اوضاع حاکم تحمیل میکند؟ آیا نزد یک مائوتسه دون اندیشه آگاه جبهه متحد ملی از تکامل اجتماعی جامعه، از تقسیم کار و نحوه مالکیت، از رشد نیروهای مولده و شیوه تولید جدا است؟ آیا نزد یک مائوتسه دون اندیشه با سواد جنگ خلق، از استراتژی محاصره شهرها از طریق روستا، از تشکیل پایگاه های انقلابی و قدرت سرخ و... غیره جداست؟ نه، به هیچوجه نه. اما "سا" که نه مائوتسه دون رامی شناسد و نه سواد درک اندیشه های او را دارد و به نام "مائوتسه دون اندیشه" است ببهانه گزارش و اینکه کسان دیگر میگویند، بر مائوتسه دون و اندیشه های او به این شکل محیلانه و بزدلاننه که میراث فرهنگی- سیاسی داکتر فیض است حمله میکند.

"سا" میگوید که "جنبش چپ افغانستان راتشتت تئوریک و ایدئولوژیک خاصی آنرا از زوایای مختلف تهدید" میکند. ما این سوال را از خود و همچنین از رفقای دیگر ما کرده ایم که جنبش چپ افغانستان را چگونه تعریف میکنیم و کدام ایدئولوژی ها و همراه با آن کدام تشکل ها و سازمانها در آن شامل میباشد؟ بیان سیاسی غیر طبقاتی نیست و به هیچوجه نمیتوان گفت آنچه که برای رویزیونیست ها "چپ" است، برای کمونیست هانیز چپ میباشد. ساده لوحانی که در سیاست دنیای معاصر بدنبال نام ها میروند لاجرم خود را مفتضح باز می یابند، زیرا "سنت گرائی" و توجه نکردن به موضعگیری ایدئولوژیک، به

آن مردابی سرازیر میشود که "خلق و پرچم" رانیز چپ و حتی کمونیست میگویند. اگر حرف بر سر عبارات پرطمطراق و اعلامیه های کشاله دار باشد آنها نیز واژه های بلند بالای مترقی را در جمله استعمال میکردند، اصطلاحات سوسیالیزم علمی را با آب و تاب تمام و هیجانی تراز "سا" بر روی صفحه کاغذ می نشانند، با هزاران ژست های عاشقانه خود را شیفته و دلواپس "خلق مظلوم و محروم، ستمدیده و زحمتکش افغانستان" میخواندند. اما ما نسلی که دوران خونبار حکومت خلق و پرچم و تجاوز سوسیال-امپریالیزم شوروی را از سر گذرانیده ایم، شاهد هستیم که جملات فاضلانه و عبارت پردازی های مترقی آنها جز دام تزویر برای فریب و اغوای توده ها چیز دیگری نبودند. مقاله های کشاله دار آنها از بینش رویونیزم روسی منشامیگرفت و خط سیاسی شان وابستگی به سوسیال-امپریالیزم شوروی بود. آن بینش و خط فکری از دید کمونیستی به "راست" ارتجاعی تعلق داشت نه "چپ" انقلابی.

روشنست که "سا" خود، سازمان رهائی، ساما (ادامه دهندگان) سازمان مارکسیستی-لنینیستی افغانستان و حتی سوسیالیست های کارگری و غیره را "چپ" خطاب میکند. این پنهان شدن گرگ در لباس گوسفند است. اما همین "پنهان شدن خنده آور" آنها در لباس "چپ" انقلابی نشان میدهد که آنها از داکتر فیض بسیار بیشتر رفته اند. داکتر فیض فقید مرشد این دسته حتی صبغت الله مجددی، پیرگیلانی و مولوی محمد نبی را زیر نام اسلام مترقی و حامیان دموکراسی غسل تعمید میداد. و برای آن مرحوم فقط گلبدین و واحدی برهان الدین و سیاف "راست" بودند و بس. دیگران اگر "چپ" نبودند "اسلام مترقی و دموکرات" بودند.

سازمان رهائی افغانستان در نشست ننگین بن درکنار عناصر میهن فروش بر گلیم معامله با امپریالیست ها نشست. سازمان رهائی همین حال ادرسنای رژیم پوشالی یک سناتور دارد در آبرو بخشیدن به رژیم پوشالی بی آبرو فعالیت میکند. این سازمان مخالف اشغال افغانستان و کشتار و تحقیر مردم آن بدست امپریالیست هانیده و فقط بر علیه جنایتکاران جهادی و خلق و پرچم هیاهو سر میدهد. آیامیتوان این سازمان را چپ خواند؟

"سا" در تمام خیانت های ملی سازمان رهائی افغانستان سهیم است و به هیچوجه نمیتواند با انتخاب یک نام دیگر تشکیلاتی بر این خیانت های ملی خاک بیاندازد. دادنورانی (پاغریا داکتر عثمان) وقتی که از سازمان رهائی (بر سر عایدات انجوها و مقام سازمانی) جدا شد، هیچگاهی سازمان رهائی و مرشد آن داکتر فیض را به دلیل رویونیزم و اپورتونیزم آن انتقاد نکرد. آنچه "سا" از سازمان رهائی انتقاد کرد دیکتاتوری فردی در داخل تشکیلات و دیگر مسایل فرعی بود که متأسفانه هیچکدام آنها را ایدئولوژی ای که از آن منشأ میگرفت، پیوند نداده و نمیدهد. انتقاد "سا" بیشتر نق نق افراد آزرده خاطر بود و جدائی اش نیز به "فرار از خدمت نظام" افسران مادون تنبل و ناراضی مشابه بود تا به گسست سیاسی-ایدئولوژیک. این سازمان مدالگیری ملالی جویار انتقاد میکند ولی رهبرش از طریق ظاهر شدن در تلویزیون امپریالیزم و ارتجاع "این مطلب را به مردم انتقال میدهد که *ببینید امپریالیست ها چقدر خوب و دموکرات اند و به حق "بیان" احترام میگذارند*". در نظر "سا" شکار مدال ملالی جویا ضد انقلابی است ولی زیر نام "استفاده از امکانات دشمن" کاسبکاری و انجوبازی رسانه ای، تبلیغ به نفع امپریالیست ها و مزدوران شان با معیار های "انقلاب" موافق میباشند. دادنورانی تا که زنده بود با انجوی رسانه ای اش تا توانست آب در آسیاب ارتجاع و امپریالیست هار یخت. او مانند جرج بوش و دگ چنی 11 سبتمبر را از دید آنها محکوم کرد و غائله را بگردن "تروریست های عرب" انداخت و ادعای امپریالیست هارا در ذهن مردم مهرتائید کوبید. و به این قسم تجاوز آنها را بر افغانستان بطور غیر مستقیم موجه و محق خواند. بعد از مرگ دادنورانی، میراث ایدئولوژیک-سیاسی او حفظ شد و "سا" همین

حالا از طریق حزب همبستگی در پارلمان رژیم پوشالی شرکت ورزیده و حاکمیت ارتجاع و امپریالیزم را عملاً تأیید میکند. آیا میتوان این تشکل را "چپ" خواند؟

ساما (ادامه دهندگان) را در نظر بگیریم. این تشکل در بین سالهای 2008-2010 شکل گرفت. در حالیکه رهبران آن در جاهای دیگر خود را بنیانگذاران سازمان مارکسیست-لنینیست افغانستان میخوانند و جریده "عقاب" را بیرون میکشند. این برخورد پارادوکسال (متناقض) نشان میدهد که آنها حتی با خود و رفقای شان هم صادق نیستند. اگر آنها معتقد می بودند که خط ساما خط سیاسی ایدئولوژیک رهائی بخش است سازمان م.ل. افغانستان را جعل نمیکنند. و وجود سازمان م.ل. افغانستان خودشهادت میدهد که آنها به راهبردی خط فکری ساما معتقد نیستند و معاهد باز هم چیزی را بنام "ساما و آنهم" (ادامه دهندگان) نام میکنند. صفت "ادامه دهندگان" چه معنی دارد؟ این دونفر ادامه دهنده راه چه کسانی هستند؟ سید غلام علی مشرف یکی از دونفر این تشکل میگوید که منظور از ادامه دهندگان ادامه دادن راه عبدالمجید کلکانی و برادرش عبدالقیوم رهبر میباشد. اما این یک حرف بیهوده و یک مغلطه کاری است زیرا چنین چیزی وجود ندارد. این مغلطه کاری نیرنگی است که آنها برای فریب و اغوای افرادی که واقعا مجید فقیر دوست دارند، بلند کرده اند. حقیقت اینست که "راه" مجید کلکانی با "راه" برادرش قیوم رهبر دو "راه مختلف" و "متضاد" با یکدیگر میباشد. "راه" مجید راه مقاومت میهنپرستانه و نبرد مسلحانه با اشغالگران شوروی و مرتجعین خلق و پرچم بود. "راه" مجید "راه" دموکرات های انقلابی، "راه" متحدین کمونیزم و "راه" خوشبینی به پرولتاریا بود، در حالیکه "راه" عبدالقیوم رهبر "راه" چال بازی و هاب و ناب با امپریالیزم و سوسیال-امپریالیزم (چین) و مسامحه با تسلیم طلبان و تسلیم شدگان سامائی، "راه" عبدالقیوم رهبر راه دوری و حتی خصومت با کمونیزم بود. عبدالقیوم رهبر در کنفرانس سرتاسری ساما در سال 1984 نفوذ ایده های کمونیستی و تمایل برخی کوچکی از شرکت کنندگان کنفرانس به "مائویزم" را با الفاظ "شدید" محکوم کرد. او تمایل به کمونیزم انقلابی را "آرمانگرایی روشنفرانه" و "ایده های خشکیده در بستر تاریخ" خواند. او تحت تاثیر فرهنگ "عرب" و به خصوص ناسیونالیزم اخوان المسلمین تا آخرین حد کوشید ذهنیت روشنفران سامائی را از تحت تاثیر "ایده های دموکراسی نوین" رهانیده و به آن شکل و مضمون مشابه به "جنبش فلسطین و جنبش الجزایر" بدهد. و... غیره. به این قسم خلط کردن "راه" مجید با "راه" عبدالقیوم رهبر برادرش، عملا خلط کردن راه مقاومت باراه تسلیم طلبی است. این "خلط کاری" درخشش و جلای مقاومت جوئی مجید کلکانی فقیر گرفته و با آن رنگ خاکستری تسلیم طلبی عبدالقیوم رهبر را مکیاژ میکند. این خیانت به مجید فقید و انکار ایده آلهای مقاومت جویانه و میهنپرستانه او میباشد.

به اینقسم ساما (ادامه دهندگان) از اساس در سایه یک تناقض دیدگاهی و تلاش تصنعی ایجاد چیزی که هرگز وجود ندارد "به وجود آمده" است. اما یکاش حرف در همینجا ختم میشود. رهبران این تشکل دونفوری اعلام موجودیت تشکل شان را نه با انتقاد سازنده و اصولی از تسلیم شدن ها و تسلیم طلبی های ساما انجام دادند، بلکه با اتهامات ناروا بر زنان و اطفال مائوئیست ها و تهیه لیست مفصلی از شهرت مکمله افراد برای سازمان اطلاعات دشمن، انجام دادند. این سازمان تداوم وجودش را نه با از پیش بردن یک بحث علمی و سیاسی-ایدئولوژیک، بلکه با فحاشی و ناسزاگویی غیر انسانی بر فعالین جنبش مائوئیستی افغانستان-تضمین کرده است. رهبران این تشکل نه با انتقاد از فعالیت پارلمانی رفقای شان، نه با انتقاد از دو حزب راجستر شده این سازمان در وزارت داخله و عدلیه رژیم پوشالی- به امر آزادی خلق تعهد بستند بلکه با سکوت تائیدگرانه خیانت ملی از این نوع و بابه بستر رفتن با سازمان رویونیستی "سا" تعهد مجدداً

رابا امپریالیزم و ارتجاع اعلام کرد. آیاتشکلی که در قبال اعلام مواضع ساماساکت باقی بماند، تسلیم شدن های ساما رابه "خاد" رژیم خلق و پرچم انتقادکنند، رهنزی های سامائی های غندسنگین راموردنقدقرار ندهد، احزاب راجسترشده ساما رانقدکنند، نیروهای انقلابی رآماج فحش های رکیک وناسزاهای غیرانسانی قرار بدهد، میتواند "چپ" باشد؟ نه. هرگز!

باین ارزیابی حقایق است که می بینیم "سا" تصویر نادرست و غیرحقیقی از مفهوم "چپ" دارد و این دیداز یک ایدئولوژی منشا میگیرد که همانارویزیونیزم است یا ایدئولوژی بورژوازی بروکراتیک است.

اما از جانب دیگر باید گفت که آری، آنچه راکه "سا" "چپ" میخواند واقعا در معرض حمله یک خطر جدی قرار دارد. و این خطر جدی از جانب "جنبش چپ حقیقی افغانستان" است که آنرا آماج حملاتش قرار داده. جنبش چپ حقیقی افغانستان یک طیف یایک اسپیکتروم متشکل از نماینده پرولتاریای جهان در افغانستان واقشار مختلف مترقی طبقه خرده بورژوازی و جناح میهن پرست بورژوازی ملی میباشد. این طیف راست و سوی حرکت سیاسی آن یعنی دموکراسی نوین به وجود می آورد. دموکراسی نوین نظام سیاسی- اقتصادی و اجتماعی ای است که نمیتوان آنرا از طریق رفرم های سیاسی، اصلاحات اقتصادی و هاب و ناب های دیپلوماتیک با امپریالیزم و ارتجاع به وجود آورد. این نظام از همه نگاه با همه نوع دموکراسی فرمایشی بورژوائی تفاوت دارد. دسترسی به این نظام فقط از طریق جنگ توده ای یا جنگ خلق تحت رهبری پرولتاریا ممکن است. فقط آن تشکل ها و سازمانها به مفهوم واقعی کلمه در زمره "چپ" اند که برای چنین نظامی مبارزه کرده و هدف غائی استراتژی مبارزه شان این دموکراسی باشد. معلوم نیست که "سا" سوسیال- رفرمیست هائی راکه در وجود "سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان" جمع شده اند به چه دلیلی در قطار "چپ" رده بندی میکنند؟ این نشان میدهد که "سا" هیچ معیاری برای تشخیص "چپ" از "راست" ندارد. "سا" که خود فقط با الفاظ و جملات جلوه های چپ میکند به این توهم غرق است که هر واژه باز و جمله باف سیاسی رامیتوان چپ خواند. به همین دلیل است که مائویست های افغانستان رادر کنار سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان قرار میدهد. در حالیکه حتی هر سفیه تهی مغز هم میدانند که هیچ وجه مشترکی بین این دو تشکل وجود ندارد. آیا اگر کوچکترین تقارن و توأمیت سیاسی (چه رسد به اشتراک مفاهیم ایدئولوژیک) بین مائویست های افغانستان و سوسیالیست های کارگری افغانستان موجود باشد، میتوان مائویست های افغانستان را "مائویست" چه که حتی "چپ" خواند؟ نه. هرگز. به این صورت است که می بینیم "سا" حتی در گزارش به کنگره اش هم بامغطله کاری وارد میشود.

طوری که در بالاتر ذکر دادیم جنبش چپ افغانستان نیز وجود دارد و آن جنبشی نیست که "سا" یا "ساما" و یا دیگران آنرا می شناسند. این جنبش از سه لایه وسیع تشکیل یافته است. لایه اولی جنبش کمونیستی یعنی جنبش مارکسیستی- لنینیستی- مائویستی افغانستان است که این جنبش رار هبری میکند. رنگ این لایه سرخ انقلابی است.

در ردیف دوم آن تشکل ها و افرادی و میهنپرست و انقلابی مانند "سازمان زنان هشت مارچ"، "جنبش انقلابی جوانان افغانستان"، "هسته انقلابی کارگران افغانستان"، "کمیته همبستگی با خلق افغانستان" و.. غیره قرار دارند. رنگ این لایه نارنجی نزدیک به سرخ میباشد.

در رده سوم این اسپیکتروم رنگ زرد قرار دارد که شامل تمام تشکلهای، افراد و اشخاصی میشود که از دیدگاه های مختلف از استقلال کشور و منافع خلق بطور متشکل دفاع میکنند.

آنچه باطمینان میتوان گفت اینست که خارج از این طیف چیزی بنام "جنبش چپ افغانستان" در حال حاضر وجود ندارد. کسانی که این حقیقت را نمی بینند از "جنبش خیالی" خود حرف میزنند و تصور میکنند که آن را "تثنت تئوری!" و "ایدئولوژی" در بر گرفته است.

نکته دیگری را که باید یاد آور شد اینست که این طیف هیچ زمانی از تهدید اپورتونیزم و رویزیونیزم مانند ساما (ادامه دهندگان)، سازمان رهائی و "سا" و توطئه سایر عوامل امپریالیزم و ارتجاع مصئون نبوده و نخواهد بود. و برخلاف دید "سا" یگانه چیزی که این اسپیکتروم را تهدید نمی کند "تثنت تئوریک و ایدئولوژیک" است، زیرا این طیف بر اساس غربال شدن های فکری طی چندین سال مبارزه طبقاتی ایجاد شده و بصورت "طیف" در آمده و مراحل (اولی) تداخل و تخریب افکار راپشت سر گذاشته است. اگر احياناً افکار مغایر با چپ یعنی مغایر با دموکراسی نوین در یک بخشی از این طیف تداخل میکند، آن بخش را از بدنه طیف جدا میسازد. ناتوانی "سا" در تشخیص این خصلت از دیالکتیک نشناسی "سا" منشا میگیرد و نشان میدهد که "سا" بنا بر حکم تاریخ مانند هر جریان رویزیونیست دیگر در منجلا ب ایده آلیزم غرق است.

"سا" بنا به اقتضای ایدئولوژی اش باید دید معکوس داشته باشد

اینکه "سا" دید معکوس و سواد ضعیف سیاسی از مفهوم چپ دارد، نباید حیرت انگیز باشد. سواد سیاسی و دید معکوس به اشیا و پدیده ها چیز دیگری جز تعبیر و تفسیر ایدئولوژی در عمل نیست. هنگامیکه دید ایدئولوژیک قدیم دهد، دید سیاسی نیز از بیان درست اشیا و پدیده ها عاجز می آید. اگر چنین نمی بود این همه دانشمندان و دانشگاهیان همه به کمونیزم می پیوستند.

چون "سا" رویزیونیست است لذا نباید انتظار داشت که این شکل میتواند دید درست بمسائل داشته باشد. ما در اینجا یک مثال از دید نادرست "سا" را ذکر میکنیم. این مثال یکبار در سند پرمطراق "سا" که در مورد رفیق اکرم یاری بانی نیرنگ و فریب درج شده بود، از جانب مانقد گردید. "سا" بار دیگر برگشته و با دیده درائی طفلانه نقد مارا بایک من فحش و رکیک گوئی "رد" کرده است. و متقابلاً رفقای هواداران جنبش دموکراتیک نوین افغانستان (شعله جاوید) و رفیق "پولاد" بیهوده گوئی "سا" را در "رد" نقد ما کالبد شکافی کرده و به آنها نشان داده اند که "بیهوده گوئی میکنند". مادر اینجایا هم بر همین مسئله تماس می گیریم و اینبار با این تاکید به این حضرات "که سردرگریان فروریدی و بیاندیشید که چه میگوئید. آیا میتوانید با "زبان بازی" و دیده درائی چیزی را که غلط است صحیح بسازید؟"

دید این تشکل را به چهره های سر زبان تاریخ ملل مختلف مدنظر بگیرید. این آقایان ژنرال جیاب، هوشی مین، چوئین لای، چه گوارا، ژاندارک و امثالهم را در اول قهرمانان خلق میخواند. وقتی ما این بر خورد کاملانادرست را در این مورد نقد میکنیم، آنها با برافروختگی بر ما حمله ور شده و میگویند که ما غرور این خسک های سرخ را که قروت مائوئیزم را می لیسند، می شکنانیم! و سپس علاوه میکنند که به این دلیل که ژاندارک بر ضد استعمار انگلیس جنگیده است ما او را در ردیف قهرمانان خلق قرار داده ایم. حالاً بیائید ببینیم که آیا در این گفتار کوچکترین حقیقتی وجود دارد؟

نخست اینکه ژاندارک از نظر ایدئولوژیک یک پیشوای مذهبی کلیسای کاتولیک مسیحی است. او ادعا میکرده که با حضرت (Sint) مارگریت، حضرت میخائیل و حضرت کاترینا صحبت میکرده و آنها از سن 12 سالگی به او اندرز دینی میداده اند. او ایل قرن 15 ام یعنی سالهای 1412 (سال تولید ژاندارک) سال

های اوج جنایت و آدمکشی کلیسای کاتولیک بود. در این سالها از اسپانیا تا فرانسه، از ایتالیا تا شبه جزایر اسکندیناویا دادگاه تفتیش عقاید (اینکوئیشن Inquisition اصطلاح ایرانی آن انکیزاسیون) زندگی را بر انسان مظلوم به جهنم عریان تبدیل کرده بود. کوچکترین سوظن به ارتکاب "گناه" بازنده در آتش سوختادن انسان مجازات میشد. این سیستم که میتوان آنرا توحش و بربریت طالبی و گلابدینی به توان 10 خواند از قرن 12 آغاز و تا قرن 16 ادامه یافت، اروپا در آتش و خون شستشو داد. ژاندارک یکی از پایه های این نظام سیاسی جنایتکار و آدمکش تاریخ بحساب میرود. ژاندارک در تمام جنایت کاری های کاتولیسیم شریک بوده و یکی از مدافعین ایدئولوژیک و سیاسی فعال آن بشمار میرود و به همین دلیل او بعد از آنکه بدست انگلیس ها به قتل رسید، از جانب کلیسای کاتولیک چندین بار برای برائت گرفتن محاکمه شد و سرانجام لقب "باکره اورلین" را گرفته و چند صد سال بعد از مرگش به لقب "حضرت" ملقب شد.

ژاندارک از نظر اخلاقی یک دروغگوی عوامفریب و یک موجود مالیخولیای بوده است. ادعای او در مورد هم صحبت شدن با حضرت کاترینا، مارگریت و میخائیل و غیره به این میماند که کسی در افغانستان مدعی شود که با خضر نبی الله یا امام زمان صحبت کرده است. شما به یک چنین فردی چه می گوئید؟ آیا شما اوراد و روغگو و عوامفریب، کلاهبردار و شارلاتان میخوانید که از طریق دروغگوی و فریب دادن مردم نظام ارتجاعی اریستوکراسی و سرواژ کلیسار استحکام بخشیده یا مانند "سا" و "اوقهرمان خلق" میخوانید؟ و در ردیف هوشی مین (سنتریست) و چوئین لای (ناسیونالیست) قرار میدهید؟

اما اینکه "سا" میگوید او "مخالف استعمار انگلیس بود" مزخرف ترین جملات بشمار میرود، زیرا در آن زمان و حتی 200 سال بعد از آن هم استعمار در جهان وجود نداشت. کسی که اندک سواد تاریخی و آگاهی سیاسی دارد میداند که استعمار بارش در بورژوازی و نیاز آن به مارکیت فروش مواد تولید شده و جلب مواد خام آغاز میشود. در زمانی که ژاندارک زندگی میکرد در بزرگ بورژوازی یعنی مرکانتالیسم بصورت فروشندگان دوره گرد در سطح ملی هم وجود نداشت، چه رسد به بورژوازی و استعمار. در این زمان هر فروشنده فقط در محدوده چندر و ستا فعالیت میکرد و سطح ملکیت آنها نیز از نیروی کار خودشان بالاتر نبود. تقسیم کار در رشته های صنایع و تجارت انکشاف نیافته و صنعت دستی با استاکاران عمدتاً در خدمت تولید فئودالی بودند. حتی 50 سال بعد از مرگ ژاندارک (30 بم ماه مه 1431) نیز وضعیت از مرکانتالیسم بیشتر رشد نکرده بود. کشف امریکا (1492 - نزدیک به سه ربع قرن بعد از مرگ ژاندارک) مرکانتالیسم را رونق بیشتر بخشید. بعد از کشف ماشین بخار (1712) (درست 300 سال بعد از تولد ژاندارک) صنعت و تجارت انکشاف بیشتر یافت زیرا ماشین بخار در صنعت کشتی رانی تأثیر بسزائی داشت. به این قسم در زمانی که ژاندارک زندگی میکرد حوالی 1412 - 1430 میلادی چیزی باماهیت استعمار نه در انگلستان وجود داشت نه در فرانسه و نقاط دیگر دنیا. زیرا فئودالیسم و در راس آن شاهان و شهزادگان از طریق باجگیری و خراج طلبی سرزمین های فتح شده را غارت میکنند. و از املاک متصرفه در سرزمین های دیگر مالیات میستاند و به آنها بمتابه بازار فروش و استحصال مواد خام نمیبیند. و "سا" آنقدر در ضعف سواد و فقر آگاهی قرار دارد که متوجه نیست استعمار انگلیس چه زمانی به وجود آمده و استعمار فی الذات خصلت طبقاتی کدام طبقه در تاریخ است. دوستان آنها اگر احیاناً این مسایل تئوریک - تاریخی را بفهمند نیز به این بدبخت های از بیسواد و تناسب معکوس آن از خود راضی نمیگویند که بی جهت لغت پرانی نکنید و همان مطالبی را بنویسید که آن رامی دانید. "ندانستن عیب نیست" ولی رسوائی بیسواد را بازبان بازی کودکانه رد کردن اقتضاح است. چه کسی که از تاریخ اروپا اندکی اطلاع داشته باشد نمیداند که در زمان ژاندارک هم در فرانسه یک پادشاه

برسریر قدرت نشسته و پوست از تن دهقانان و سرف ها میکند و هم در انگلستان. اگر ژاندارک بدلیل جنگ با انگلستان قهرمان خلق باشد بدون هیچ شکی که شارلز هفتم پادشاه فرانسه و مادرش (ایزابوآف باویریا) بیشتر از او "قهرمانان خلق" میباشند. ادامه دارد

2 فبروری 2014